

مونونوکه

راز چیزها
(احضار چیزهای ماورای طبیعی ژاپنی)


پاتریک لونستور
با همکاری اودی باک
با هفده نقاشی خط از آکه جی سومیوشی

ترجمه‌ی
تهمینه زاردشت



فهرست

۷	مقدمه‌ی مترجم	
۹	درباره‌ی مونونوکه	
۱۵	نوزاد برگی	۱
۲۱	زن برفی	۲
۲۹	زن روی پل	۳
۳۵	تخته‌ی گازی	۴
۴۱	نیم‌عفریت	۵
۴۷	پیرزن کوهستان	۶
۵۳	مادر-عفریت	۷
۵۹	بانگ پای مشعل	۸
۶۵	عابد میمون‌نما	۹
۷۱	موجودات اختری	۱۰
۷۷	شب‌تابی‌ها	۱۱
۸۳	گربه‌ی پای لامپا	۱۲
۸۹	داس-راسو	۱۳
۹۵	پرنده‌ی شب	۱۴
۱۰۱	باد تنگو	۱۵
۱۰۷	سنگ مرگ	۱۶
۱۱۳	مرد پیر آبی	۱۷



لابهلای نی های گذار
مادر جوانی نوزاد به بغل
از مسافر می خواهد لحظه ای گذرا در آغوش بگیرد
رخت های قنداق و اشک های نوزاد را.

اما رخت های قنداق بیچ که باز می شوند،
بسیار دور از زن لابه لای نی ها،
کودک فقط ناله ی باران برگ هاست
بسیار دور از زن لابه لای نی ها.

می کشید. پس از آن، هیچ یک از مسافران کنار این زن با بچه‌ی گریبان به بغل درنگ نمی‌کرد.

اما مرد جوانی که بی‌پروا بود و بلندپرواز، با نام خوش‌یمن سونه‌تاکه تایرا^۱، تصمیم گرفت این شب را روشن کند. او جنگجوی ماهری بود و در خدمت قصر. یک روز عصر راه افتاد و در دل شب به گذار رسید.

گواهی‌های گردآمده او را به این پندار افکنده بود که پای موجودی ناشناخته در میان است، شاید روحی پلید، چرا که در آن زمان هنوز موجودات این‌چنینی بسیاری روی زمین بودند. با پیش‌بینی موجودی درنده و نبرد احتمالی، با کلاهخود و زره و شمشیرهایی در جناحین راهی شد، بی‌این‌که تیروکمان را فراموش کند.

سونه‌تاکه دریافت زن داخل گذار عفریت نیست، اما همین که کودک را بغل کرد و صدای گریه‌اش را شنید، او را محکم به سینه فشرد و چهارنعل رهسپار شد. دوباره از عرض گذار گذشت و به سرعت تیر به سمت پایتخت رفت (گویی فریاد دلخراشی که پشت سر می‌گذاشت، واقعاً فریادهای عفریتی هیولایی بود نه مادری شوریده).

با تمام خستگی، به قصر که رسید، به سالن انتظار درباریان شتافت: بایست شاهکارش تأیید می‌شد، آن هم در حضور اشخاصی بلندمرتبه. شایعات سفرش در قصر پخش شده بود و انتظارش را می‌کشیدند.

وارد اتاق که شد، سکوت فرود آمد (سکوتی اندیش‌ناک، پرسش‌گر یا شاید تحسین‌آمیز). آن‌گاه سونه‌تاکه تایرا با قدم‌های شمرده‌ی پرشکوه پیش رفت. بی‌هیچ صحبتی، پیش چشمان همه کودک را که هنوز قن‌داق پیچ بود زمین گذاشت و مشغول گشودن رخت‌های قن‌داق شد، یکی یکی.

کودک که در بغل‌اش آن همه سنگین بود، با گشودن قن‌داق به‌طور غریبی سبک شد. لایه‌های قن‌داق گویی به شماره نمی‌آمد. صورت کودک کی پدیدار می‌شد؟ و اما گریه‌ی کودک، با ورود به قصر متوقف شده بود. سونه‌تاکه

هر شب آن‌جا بود، ایستاده میان نی‌ها. از آنان که او را دیده بودند، برخی حتی به یاد داشتند دردی بزدلانه در تن‌شان تیر می‌کشید وقتی گذار غرق سیلاب‌های ماه‌های پنجم و نهم^۱ می‌شد و او هنوز آن‌جا می‌ایستاد، با تنی تا نیمه غرق آب، یخزده تا مغز استخوان.

همه‌ی این شاهدان مدعی‌اند به کمک‌اش شتافته‌اند. اما فقط برای لحظه‌ای، هنگامی که زن التماس‌شان کرده بار کودک‌اش را زمین بگذارند، انگاز با کودکی در آغوش فرسنگ‌ها راه پیموده باشد. از سر رأفت، همگی کودک را در آغوش گرفته بودند که در دم ناله سر می‌داد. اما طبعاً حتی یک تن از آنان نتوانسته بود صورت‌اش را ببیند، چرا که همیشه شب‌ها این اتفاق می‌افتاد؛ گویی لایه‌هایی چنان زیاد کودک را می‌پوشاند که گریه‌هایش صدایی خفه داشت، سوزناک و بریده‌بریده.

شاهدانی که این واقعه را بازگو می‌کردند، فقط سرسری، انگار از ملاقاتی عجیب در کنار جاده حرف می‌زدند. نه پرسه‌زن که مسافر بودند، بسیار دل‌مشغول کاروبار خویش. وانگهی، زن جوان آن هنگام که گریه‌های کودک را می‌شنید با چشمانی اشک‌بارتر از همیشه، فوراً کودک را به آغوش پس

۱. نام سنتی این ماه‌ها «ماه برنج‌کاری زودهنگام» (early-rice-planting) و «ماه طولانی» (the Long month) است.

۱. Taira no Suetake: سونه‌تاکه از خاندان تایرا.